



گزارش دادگاه خانواده

داستان زندگی زوج جوانی که در دادگاه خانواده امیدوارند مایه عبرت دیگران باشند

اصرار برای ازدواج، اصرار برای طلاق!



امیر حسین صدیقی | کارشناس حقوق

گزارش

زمزمه های زیادی در سالن دادگاه خانواده شنیده می شود. در گوشه ای از سالن و پشت در یک اتاق، مردی خسته و کلافه که سرش را به زور بالا نگه داشته در کنار زن جوانی نشسته است. صدای زن که به شوهرش می گوید: «سکوت تو باعث شد الان این جا باشیم، زندگی مان را تباہ کردی با سکوت های بی جای» کمی بلند تر از قبل شده است و توجه ام را جلب می کند. وقتی به آن ها نزدیک می شوم و می خواهم داستان زندگی شان را برای مخاطبان تعریف کنند، می گویند: «کاش مایه عبرت شویم تا زن و شوهر دیگری به این دلایلی که می گوئیم، پای شان به این جا باز نشود.» در خور ذکر است اسامی استفاده شده در متن، واقعی نیستند.

شروع آشنایی با جزوه گرفتن!

«مجید» که اکنون ۲۵ سال دارد، بدون مصطلی می گوید: «سال دوم دانشگاه بودم که او را دیدم و عاشقش شدم. «مهناز» دانشجوی درس خوانی بود و من هم به بهانه گرفتن جزوه، همیشه با او صحبت می کردم و هر کاری برای جلب توجه او انجام می دادم. مهناز خیلی با ادب بود و همین باعث علاقه من به او شده بود.» سپس نگاهش را به مهناز می اندازد و می گوید: «از آن روزهای شیرین یاد هست؟! زن با بی حوصلگی جواب می دهد: «بله، به خوبی یاد می آید که به بهانه های متعدد همیشه جلوی راهم را می گرفتی و می خواستی با من صحبت کنی.»

آشنایی با وجود مخالفت خانواده پسر

«مهناز» در حالی که مدام به ساعت گوشی اش نگاه می کند، ادامه می دهد: «این را هم خوب یادم هست که تو اصرار داشتی بیشتر با هم آشنا شویم و این بر خلاف نظر من و خانواده ات بود. من که کلاً مخالف این نوع رابطه ها بودم و خودت هم می گفتی خانواده ام اکنون آمادگی داماد کردنم را ندارند. با این حال، وعده دادی خانواده ات را راضی می کنی و فقط کمی فرصت می خواستی. بعد هم با آن شاخه گلی که سر کوچه کنار دانشگاه به من دادی و اصرارهای پیاپی ات به من، قبول کردم برای آشنایی، بیشتر یکدیگر را ببینیم. چه روزهای خوبی بود و باورم نمی شود که پایان شان، این جا باشد!»

تصور می کنند می توان این موضوعات را پنهان کرد. از همان برخورد های اولی که مادرش با من در جلسه خواستگاری داشت، شستم خبر دار شده بود و چند روز بعد هم این موضوع را با تو در میان گذاشتم. به نظر من، اشتباهیم این بود که به حرف تو اعتماد کردم. تو به من قول دادی در برابر خانواده ات از من حمایت می کنی اما این کار را نکردی. اصلاً به دلیل همین اعتمادم به تو، با وجود تمام این مشکلات، چون دوست داشتم برای شروع زندگی به طبقه دوم خانه شما آمدم و زندگی مشترک مان را در خانه پدری ات آغاز کردیم.»

شروع زخم زبان ها

در حالی که ابروهای مهناز کمی درهم رفته است، ادامه می دهد: «از همان اولین روز ازدواج مان مادرش زخم زبان می زد و می گفت ما راضی نبودیم و تو را نمی خواستیم و این فقط خواست مجید بود پس. مجید هم چون مغازه تاپ و تکتری داشت، در آمدش طوری نبود که بتواند تمام نیازهای مان را بر طرف کند و مجبور بود از خانواده اش کمک بگیرد. همین موضوع باعث شده بود نتواند به خانواده اش چیزی بگوید و از مادرش بخواهد که در زندگی ما دخالت نکند.»

یک خاطره از دخالت اطرافیان

مهناز درباره بدترین خاطره زندگی مشترکش می گوید: «یک روز که برای شام، کو کو سبزی درست کرده بودم، خانواده مجید هم دعوت بودند. خواهر و مادرش دعوی مفصلی در آن شب راه انداختند که مجید کو کوسبزی دوست ندارد و تو چرا درست کردی؟ مجید آن شب خودش هیچ چیزی نگفت اما مادرش کاسه داغ تر از آتش شده بود. آن شب، بدترین شب زندگی مان شد و با ناراحتی کامل به پایان رسید. باید ادا کنم همیشه پای خواهر و مادر شوهرم وسط زندگی مان بود و مجید هم چیزی نمی گفت و این برای من قابل درک نبود. حالا هم این کارهایش باعث شده است دیگر عشقم به مجید از دست برود و تحمل تمام شود. آمدم دادگاه و درخواست طلاق دادم. او هم تلاشی برای به دست آوردن من نمی کند، فقط خانواده اش برایش مهم هستند و فقط دوست دارد آن ها را راضی نگه دارد.»

زنم باید صبر کند

«مجید» که در بیشتر لحظات این گفت و گو به صحبت های همسرش گوش می دade، به عنوان سخن پایانی اش می گوید: «تحمل سختی را ندارم و اگر بخواهم از مهناز در مقابل خانواده ام دفاع کنم، همه چیز را از دست می دهم. چاره را در صبر کردن مهناز می بینم اما مهناز هم دیگر میلی برای ادامه زندگی به این صورت ندارد.»



اعتماد به ادعای حمایت از من در برابر خانواده ات

«مهناز» با شنیدن این جملات، تیش خندی می زند و می گوید: «من همان جلسه اول متوجه شدم، خیال خامی است که پسر ها



تحلیل دادگاه خانواده

فریبا البرز | کارشناس ارشد مشاوره خانواده

وقتی یک زندگی مشترک به مرحله طلاق می رسد، هر دو نفر دچار اشتباهاتی بوده اند و نمی توان یک نفر را مقصر دانست. بیابید دقیق تر به بارزترین اشتباهات این زوج نگاهی بیندازیم و سپس رفتارهایی را که در صورت عمل به آن ها، شرایط زندگی شان به سمت خوشبختی تغییر می کرد، مطرح کنیم.

اشتباهات این زوج

مجید با این که می دانست خانواده اش با این ازدواج مخالف هستند اما باز هم اصرار بر این ازدواج داشت و حتی این موضوع مهم را از مهناز پنهان کرد. زندگی کردن در یک ساختمان با خانواده مجید با توجه به آگاهی از مخالفت مادر شوهر، اشتباه محض بود هر چند به لحاظ اقتصادی در ضمیمه بیشتری قرار می گرفتند اما باز هم ارزش داشت زندگی مستقل را آغاز کنند. مهناز از همان اول زندگی مشترک به شدت تلاش می کند کل دخالت های مادر شوهرش را که با ذهنیت منفی، آماده رویه رو شدن با وی بود، قطع کند. مهناز باید می دانست وقتی قرار است با خانواده همسر در یک ساختمان زندگی کند، آمادگی مدیریت یک سری از مشکلات برایش بسیار مهم خواهد بود اما تلاشی از او در این زمینه نمی بینیم. بارزترین ویژگی مرد در این زندگی مشترک، جرئت نداشتن بود و همیشه از این که روی پای خودش بایستد، ترس داشت. در این داستان، زن و شوهر مهارت های ارتباط موثر برای زندگی مشترک را بلد نبودند که خیلی می توانست به کمک شان بیاید.

رفتارهای پیشنهادی به این زوج

مجید باید بیشتر تلاش می کرد تا رضایت کامل خانواده به خصوص مادرش را جلب کند نه این که بی تفاوت باشد. در این تلاش، اگر هم توفیقی حاصل نمی شد حداقل با همسرش در ساختمان خانه پدری زندگی نمی کرد. آن ها می توانستند سختی های اقتصادی بیشتری را تحمل شوند اما از این مشکلات در امان باشند. آن چه مهناز فراموش کرده آن بود که قدری صبر و حوصله در زندگی مشترک حرف اول را می زند. به سرعت همه چیز روی روال مطلوب پیش نمی رود. مهناز انتظار داشت همیشه شوهرش به مادرش پاسخ دندان شکن بدهد، در حالی که خودش باید یاد می گرفت که چگونه مودبانه و در کمال احترام پاسخ وی را بدهد. در واقع نباید شوهرش را همیشه در این موضوع دخالت می داد تا بازی جدیدی در زندگی اش شروع نشود. مهناز بهتر بود تلاش می کرد صمیمیت با شوهرش را بیشتر و با ایجاد صمیمیت بیشتر در زندگی مشترک، اعتماد شوهر خود را جلب کند تا وی با وجود وابستگی به خانواده خود، تصمیم های همسرش را در زندگی اجرا نکند. مهناز با بدگویی از خانواده در مقابل شوهرش باعث موضع گیری و لجبازی بیشتر شوهرش شد. مجید باید درک می کرد شوهران تکیه گاه همسران خود هستند و خانم ها بیشتر تمایل دارند به همسرشان تکیه کنند و شوهر باید نقش مدیریتی درست را در تصمیم گیری داشته باشد. شخصیت وابسته در آقایان می تواند احساسات منفی بیشتری را به وجود آورد. ظاهراً مجید تصور می کرد که استقلالش از خانواده به معنی بی احترامی به آن هاست. استقلال زوج ها به این معنی است که می توان از افراد دیگر مانند خانواده ها نظرات مشورتی گرفت ولی در نهایت فرد باید به میزانی از پختگی رسیده باشد که بتواند بهترین تصمیم ها را از بین تصمیم های دیگر انتخاب و پس از آن، تصمیم خود را اجرا کند. در باره این پرونده خاص هم بهتر بود زوج ها قبل از درخواست طلاق، جلسات مشاوره و خانواده درمانی را می رفتند و اگر باز هم توفیقی حاصل نمی شد برای جدایی اقدام قانونی می کردند. هر چند شاید هم بنا به تصمیم دادگاه، این زندگی به طلاق ختم نشده باشد.

دوشنبه ها

خاطرات یک مشاور

در لحظه

زندگی کنیم!

دکتر امیر لایق

روان پزشک

پیرمردی است راست قامت، کت و شلوار به تن دارد و بسیار مرتب است. وقتی وارد می شود، مردد است. هنوز روی صندلی ننشسته از من می پرسد: «دکتر لایق شما هستید؟» خودم را کامل معرفی می کنم اما آثار تردید را در چهره اش می بینم. می گوید: «شما را یکی از دوستانم به من معرفی کرد اما... اما خیلی جوان تر از آن چیزی هستید که فکرش را می کردم.» می پرسم: «این مسئله شمارو نگران یا ناراحت کرده؟» می گوید: «هن هفتاد سالمه، الان نگرانم نکنه اصلاً متوجه مشکل من نشید. من خیلی لحظه ها را در زندگی ام زندگی نکردم، تولد پسرم را حس نکردم چون با خانمم قهر بودم. به جشن دانش آموزی دخترم نرفتم چون از او دلخور بودم و... و... حالا وقتی به گذشته برمی گردم حسرت همان لحظه ها را می خورم.» می گویم: «با این حساب زندگی در همین لحظه را هم از دست می دهید.» می گوید: «دقیقاً خوشحالم فهمیدید من چی میگویم.» در پایان جلسه اول، من به این فکر می کنم که خیلی از ما بعضی لحظه ها را در زندگی مان زندگی نکردیم، شما چطور؟

لعنتی شیرین!

اولین مراجعم شوخ است و جوان و پر انرژی. برای تکرار داروهای مادرش آمده است. بعد از اتمام نسخه از من می پرسد: «به سوال دارم، شما که روان پزشکید به من بگید چرا بعضیا به «لعنتی» بهمت می گن که از غسل شیرین تره، اون وقت «عزیزم» بعضی ها رو با صد من غسل هم نمیشه قورت داد؟» می خندم و میگم بستگی به اصالت غسلش دارم. بعد هم به لذت همان «کوفت های» شیرینی که مادرم بعد از خرابکاری ها و خنده های من و خواهرم به ما می گفت، فکر کردم.

[...]

معمولا والدین از این

که فرزندان شان

به حرف های آن ها

گوش نمی دهند.

شاک می هستند. هر پدر

و مادری دوست دارد

فرزندانش به قوانینی

که در خانه وضع می

شود. احترام بگذارند

اما معمولاً اتفاق

دیگری می افتد.

در ستون ارتباط

های کلامی غلط و

جایگزین صحیح آن،

به یکی از رایج ترین

اشتباهات والدین

در این حوزه اشاره

شده است



دامادم به من و دخترم خیلی بی احترامی می کند

پدری ۴۵ ساله. حدود سه سال است دخترم را عروس کردم. دامادم لیسانس دارد. به من و خانم و دخترم خیلی بی احترامی می کند. در ضمن خیلی هم دروغ می گوید. چه کنیم؟



عکس تزئینی است

بنفشه دولت آبادی | روان درمانگر و مشاور خانواده

مخاطب گرامی، در ابتدا باید اشاره کنیم یکی از مسائل زمینه ای در بروز مشکلات و اختلافات خانوادگی، ناتوانی و نداشتن مهارت در برقراری ارتباط است. گاهی با شکل گیری زندگی یک زوج، دیده



مشاوره خانواده